

نشست که اسافل اعضایشان پیدا می‌شد، و اسباب و آلات حربشان اکثراً به رهن و گرو یا شکسته و از کار افتاده بود...<sup>۱</sup> افراط و تفریط و فساد و انحرافات اخلاقی زمانداران در عهد شاه سلطان حسین، وضع امپراطوری روم را در عصر انحطاط و سقوط به یاد مورخ می‌آورد.

کیبون ضمن توصیف وقایع مربوط به سالهای ۳۰۰ تا ۵۰۰ میلادی امپراتوری روم می‌نویسد که «ارتش روم به تدریج در نتیجه شهرنشینی، تجمل‌پرستی، به‌گرمابه رفتن و حضور در تماشاخانه‌ها فاسد شدند و در عین حال که باشرارتهای خود، ترس در دل رعایا می‌افکندند، از شنیدن خبر جنگ، لرزه بر انداشان می‌آفتاد. فرزندان ذکور سربازان پس از بلوغ مکلف بودند که به خدمت نظام وارد بشوند. و هر کس از این کار سرباز می‌زد، مال و جان خویش را از کف می‌داد. گاه جوانان با پرداخت حداقل چهل و دو سکه زر یا قطع کردن انگشتان دست راست، معافیت خود را از خدمت سربازی تحصیل می‌کردند.»<sup>۲</sup>

در زمان شاه سلطان حسین در اثر شکستهای پی‌درپی، شاه و شاه‌قلی خان **تقاضای توپخانه و دیگر سلاحهای جدید** اعتمادالدوله صدراعظم وقت، دریافتند که از جهت نیروی نظامی باید خود را با عثمانی و دیگر کشورهای پیشرفته زمان هم‌آهنگ سازند. بر اساس این فکر، در سال ۱۶۹۹ میلادی شاه به وسیله نامه‌ای از دولتهای اروپایی از جمله از لویی چهاردهم پادشاه فرانسه تقاضا کرد: «چون ایلچی مزبور (میشل) نیز عرض و استدعا نمود که آنچه مکنون خاطر همایون باشد قلمی و مصحوف او فرستاده شود که آن پادشاه عالی‌شان مقرر دارند که وکلای سرکار ایشان به نحوی که موافق خاطرخواه اشرف باشد به تقدیم رسانند، لهذا فرموده‌های پندگان ثریاسکان اشرف اقدس به تفصیل ذیل نوشته شد... چون استادان و اهل صنعتی که از ولایت آن پادشاه و الاجاه می‌باشند و مشهور و معروفند، آن پادشاه و الاجاه مقرر دارند که از استادان توپساز و قنبارساز و تفنگساز و سایر اسباب جنگ و جدال چند نفر به درگاه معلی فرستند که در این ولایت به اسور مزبور قیام نمایند...»<sup>۳</sup>

«تفصیل عساکر فیروزی مآثر که در زمان سلطان شهید شاه سلطان حسین صفوی در ایران بوده است جمله یکصد و هشتاد هزار کس، چنانکه سوار صد و بیست هزار و پیاده پنجاه هزار و عملت توپخانه ده هزار کس من جمله، عسکر ایلاتی و چریک یکصد و ده هزار بوده‌اند و این لشکر در ماه ندارند، مگر ایل بگی‌ها، و همیشه حاضر نیستند، مگر هنگام ظهور جنگی طلب شده‌اند... تفصیل یکصد و ده هزار سوار و پیاده چریک که بی‌مشاوه (یعنی مزد) بوده‌اند اینست از فرقه فیلی سوار دوازده هزار کس و پیاده چریک هم دوازده هزار — از بختیاری سوار دوهزار، پیاده هشت هزار — از لک و زند سوار سه هزار — از ممسنی پیاده سه هزار — از مکرری و گروس سوار پنجهزار و پیاده دوهزار — از کرد سکنه خراسان سوار

۱. (مستم‌التواریخ، پیشین، ص ۹۹).

۲. انحطاط و سقوط امپراتوری روم، پیشین، ص ۲۴۶ به بعد.

۳. یکصد و پنجاه سند تاریخی از جلایریان تا پهلوی، ص ۷۱.

دوازده هزار - از جلاير و جلالی و قرائی پياده هشت هزار - از فرقه افغانان سوار ده هزار - از اترک آذربايجان و عراق و عرب سوار سيزده هزار و پياده تفنگچی بيست هزار. چنانچه جمله سوار ايلاتی بی‌شماره پنجاه و هفت هزار بودند و پياده‌های چريک که ايل جاری نيزگويند پنجاه و سه هزار بوده‌اند. سپس در پيرسون حقوق سپاهيان مینويسد: «سوار فی نفری، اسب از خود سالیانه پانصد روپيه بود. و توپچی و زنبورکچی سالیانه چهارصد روپيه بوده است و تفنگچی سالیانه دوصد روپيه و زنبورکچی سالیانه سه‌صد روپيه شرح داشته مگر ده‌باش و پنجاه‌باشی و یوزباشی و بیگ‌ها و سلطان‌ها از سالیانه شش‌صد روپيه تا سه‌هزار روپيه بقدر مراتب می‌یافته... در اواخر عهد سلطان شهید که مدار اختیار سلطنت سلاباشی و حکيم‌باشی شدند صرفه‌بینی دانسته مشاخره سپاه را از خزانه دادن مناسب ندید... گاهی یک ماهه را دوماعه و گاهی دوماعه را بعد چهارماه و گاهی شش ماهه را بعد سال و گاهی سال‌سال تمام هیچ به‌سپاه نرسید بعداً تمام سال دوسه ماهه‌ای دادند، کم کم آن قلیل سپاه هم متفرق شدند...»<sup>۱</sup>

در کتاب جامع الهدایه فی علم الرمايه اثر شجاع‌الدین درویشی بیهقی چنین آمده است: «... هنرهایی که مردم بدان آراسته و با فرهنگ گردند بسیار است چون تیرانداختن، و شمشیربازی کردن و نیزه گردانیدن و اسب‌دوانیدن، و گوی زدن، و ابداع سلاح شوری، همه خوبست و پسندیده، اما چون قاعده اسلام و دین محمد (ص) از کتاب و شمشیر نظام یافت ابدالدهر بنابراین خواهد بود...»

نویسنده با استناد به آیات و احادیث مذهبی کتاب خود را به هفده فصل تقسیم کرده و مطالبی در پیرسون فعالیت‌های رزمی برشته تحریر کشیده است:

|           |                                |
|-----------|--------------------------------|
| فصل اول   | در سیب نزول تیر و کمان         |
| » دوم     | در صفت بردان تیرانداز          |
| » سوم     | در معرفت تیر و کمان            |
| » چهارم   | در معرفت تیر و فحر آن          |
| » پنجم    | در معرفت آدمی و صندوق          |
| » ششم     | در معرفت استادان و نشستن       |
| » هفتم    | در معرفت قبضه و کمان گرفتن     |
| » هشتم    | در معرفت پیوستن تیر به زه کمان |
| » نهم     | در معرفت نشستن شست             |
| » دهم     | در معرفت علم نظر               |
| » یازدهم  | در معرفت گشادن دست             |
| » دوازدهم | در معرفت بستن زه               |
| » سیزدهم  | در معرفت تربیت آدمی            |
| » چهاردهم | در معرفت قطع مسافت             |
| » پانزدهم | در معرفت جنبش تیر              |

فصل شانزدهم

« هفدهم »

در انداختن پرتاب

در عمل تراشیدن»<sup>۱</sup>ارتش ایران بعد از  
صفویه

مقارن ایامی که حکومت صفویه رو به زوال می‌رفت و نادر افشار زبام اسور را در دست می‌گرفت، در اروپا فکر ایجاد یک ارتش منظم و هم‌آهنگ قوت می‌گرفت و دولتها برای محو اصول فئودالیته و حکومت خان‌خانی و ایجاد یک دولت متمرکز و قوی دست به کار ایجاد ارتش منظم و یک‌نواختی بودند که در هر موقع بتوانند از وجود آن برای سرکوبی مخالفین داخلی و مبارزه با دشمنان خارجی استفاده کنند.

نظام جدید در غرب

در اروپا، تا قبل از انقلاب صنعتی و طلوع تمدن جدید، سازمان ارتش فرق زیادی با ممالک شرقی نداشت. ولی از اواخر قرن هفدهم به تدریج وضع دگرگون گردید و بجای سپاه موقت و تربیت نشده قدیم، سپاه دائم و تعلیم یافته معمول شد. در ممالک غرب مانند کشورهای آسیایی هر وقت وضع مملکت ایجاب می‌کرد، سلاطین و امرا به جمع‌آوری افراد داوطلب مشغول می‌شدند و این افراد بی‌اطلاع و ناوارد را بدون این که تعلیمات صحیحی فراگیرند به میدان جنگ می‌فرستادند. و ضمناً از خانها و امرای محلی و رؤسای ایلها و عشایر، تعدادی سپاه می‌خواستند و پس از آن که دشمن را شکست داده یا از وی شکست می‌خوردند، افراد جمع‌آوری شده را رها می‌کردند. این افراد نه تنها اطلاعات نظامی نداشتند، بلکه از لحاظ لباس و پوشاک و سلاح و ملیت و نژاد و زبان هم با یکدیگر هم‌آهنگی نداشتند و هیچ کس نمی‌دانست برای کی و به چه منظور جنگ می‌کند. اعاشه آنها از طریق غارتگری و چپاول اسوار رعایا و مردم سرراه، تأمین می‌شد و هدف اصلی این رزندگان، جمع مال از راه غلبه بر دشمن بود. از قرن هفدهم به بعد در اثر تغییرات بزرگی که در اوضاع اقتصادی و اجتماعی اروپا روی داد، مقدمات ایجاد دولتهای مقتدر و مستبد فراهم گردید و این دولتها برای ادامه حکومت و سرکوبی آثار فئودالیته و اداره حوزه فرمانروایی خود، احتیاج مبرم به وجود ارتش منظم و دائمی داشتند. به همین علت دولتها، جوانانی را که شایسته می‌دیدند، تحت تعلیمات و نظامات واحدی تربیت می‌کردند و به آنان فنون جنگی را یاد می‌دادند و هر فرد را بر حسب استعداد و لیاقت، به صنفی مخصوص می‌فرستادند. اینان لباس لشکریان را نیز به صورت یکسان و یک‌رنگ درآوردند و سربازان هر صنف را با اسلحه یکسان مجهز ساختند. علاوه بر این، در اثر ترقی تکنیک و پیشرفت علم، بتدریج تفنگهای سنگین و بلند قدیم به تفنگهای سبک و کوتاهی تبدیل شد که تیراندازی با آنها سریعتر و ساده‌تر از سابق انجام می‌گرفت. در میان ملل غرب، نخست گوستاو آدولف در کشور سوئد نظام نوین را برقرار کرد. توپ و تفنگهای ساخت کشور او به مراتب سریعتر و ساده‌تر از سلاح سایر کشورها، قابل حمل و آماده تخریب استحکامات بود. علاوه بر این، وی ترتیب صنایع آرمی و سازمان ارتش کشور خود را تغییر داد و برای جلوگیری از تلفات زیاد، از تجمع سربازان در میدان جنگ جلوگیری کرد و دستور داد که سربازان به متون یک پشت سر هم با فواصل زیاد در میدان جنگ حرکت کنند. روش او پس از چندی در پروس، انگلستان،

۱. جامعه‌الهدایه، به اهتمام محمد نفی دانش‌پزوه، نقل از فرهنگ ایرانزمین، ج ۱۱، ص ۲۳۰ به بعد.

فرانسه، اسپانی و روسیه مورد استفاده و تقلید قرار گرفت.

پروسیها بعد از سوئدیها در احیاء نظام جدید سهم بزرگی دارند. فردریک کیوم پادشاه پروس برای نخستین بار نظام وظیفه را در کشور خود عملی ساخت. این مسئله، یعنی شرکت دادن عموم افراد سالم مملکت در خدمت نظام، در قرن هجدهم موضوع بسیار مهم و تازه‌ای بود. ولی اکنون اساس کار اکثر کشورهای جهان است. وی در راه تأسیس مدارس، تعلیمات نظامی، و تنظیم کتب مربوط به آن، نه تنها به کشور خود، بلکه به رشد فنون نظامی دنیای غرب کمک فراوان کرده از همان ایام، نیروی نظامی کشور به ارتش، سپاه، لشکر، تیپ، هنگ، گردان و گروهان و واحدهای کوچکتر تقسیم گردید. ولی این تحولات سریع در ممالک شرق چنان که باید موثر نیفتاد - بلکه جنگهای داخلی، دوام فتودالیسم، و مبارزات مذهبی و حمله استعماری دول غرب به آنها مجال نمی داد که با نظام جدید غرب و مظاهر گوناگون تمدن جدید آشنا شوند.

نظام ایران در عهد نادرشاه در واقع بر اساس سازمان ارتش در عهد صفویه قرار داشت. در عهد نادر نیز افراد ارتش، یا بطور داوطلب به خدمت گماشته می شدند و یا از طریق «ایلجاری» و حقوق خیره نظامیان نسبتاً مرتب و کافی بود. ارتش این دوره عبارت بود از قراولان خاص، سوار نظام، پیاده، توپخانه و نقلیه. تعداد پیاده نظام ۶ هزار، سوار نظام ۳۱ هزار، گارد مخصوص ۵ هزار، توپخانه پنج هزار، وسیله نقلیه با دوهزار نفر اداره می شد. هر هنگ پیاده، هزار سرباز داشت و یک فرمانده و ده افسر آن را اداره می کردند. هر هنگ به اسم سرزمین خود خوانده می شد، مثل «هنگ خراسان». هر هنگ به ده قسمت تقسیم و رؤسای قسمت به یوزباشی موسوم بودند. به نظر نادر صنف اصلی پیاده نظام بود.

### ارتش ایران در عهد نادر افشار

تقسیم سوار نظام به این ترتیب بود که . . . ۱ نفر سوار نظام افشاریه و ۶ هزار سوار از هنگهای ازبک، گرجی، ترکمن، قزلباش، لر و فارس تشکیل می شد. علاوه بر این، چندین هزار سوار ساخلو و ذخیره و ایل بیگی و غیره وجود داشت. تعداد توپچی وابسته به نقلیه ارتش، بالغ بر ۷ هزار نفر بود که تحت فرمان یک نفر انجام وظیفه می کردند. نوع توپها، سنگین و متوسط، سرپر و جنس آنها از برنج و مس و مجموعاً بالغ بر ۱۵۰ عراده بودند. گارد مخصوص شاهی خود بالغ بر ۵ هزار نفر بود. علاوه بر آنچه گفتیم، نیروی احتیاط ارتش از طوایف و ایلات و عشایر و سوارهایی که امرا و سلاکین بزرگ برای ملازمت رکاب پادشاه از اطراف و اکناف می فرستادند تشکیل می شد. این افراد اغلب با اسب و اسلحه به سعیت سرکردگان خود برای التزام رکاب شاهانه به مقر حکومت می آمدند.

### سوار نظام

لباس افراد عبارت بود از قبای کوتاه، شلواری گشاد و جوراب و مچ پیچ، و کفش آنها قطعه چرمی بود که با نوار محکم به پا بسته می شد.

روحیه سپاهیان  
قبل از آن که حرص و آژ شدید بر مزاج نادر چیره شود، مسلماً سربازان، کمابیش نادر را دوست می داشتند و با علاقه و صمیمیت در راه موفقیت او می کوشیدند، در ایامی که نادر برای طرد افغانه قد برافراشته بود، نه تنها

سربازان، بلکه توده مردم از دل و جان به او یاری می کردند و کسانی که از مظالم افغانها به جان آمده بودند، با شور و شوق فراوان به ارتش وی می پیوستند. ولی پس از آن که وی خود را سلطان ایران شمرد، به جای آن که در راه سعادت مردم و ترمیم خرابیها قدمی بردارد، به کشورگشایی و توسعه طلبی پرداخت. و برای آن که بتواند مخارج جنگ و سربازان خود را تأمین کند، مالیاتهای سنگین به مردم بلادیده ایران تحمیل کرد. این کارهای نابخردانه و دیگر خطبهای سیاسی، مردم ایران را از او متنفر ساخت، بطوری که در سالهای آخر سلطنت نادری، همه در انتظار مرگ او بودند. به قول جونس هنوی «سربازان نادر مسلماً از نخستین کسانی بودند که به محض پراکنده شدن خبر مرگ، سربه شورش برمی داشتند.

«این اشخاص نه تنها در دل خود به او لعنت می فرستادند، بلکه از او نیز بد می گفتند و اظهار می داشتند که این پادشاه دارای حس انسانی نیست. و بنابراین استعداد نظامی او نباید موجب سلطنت او باشد. گذشته از این، شماره سربازان ایرانی در ارتش او کمتر از شماره سربازان ترکمانی بود. سربازان ایرانی خود را تحت تسلط کسانی می دیدند که از آنها تنفر داشتند. مردم که بطور کلی دارای خود را از دست داده بودند، فقط در اثر قوه قهریه شورش نمی کردند. و با وجود این، چنان پریشان و حیران بودند که از هرگونه تغییری بیم داشتند.» هنوی در جای دیگر می نویسد: «هر شخص متفکری می دید که مرگ نادر چه عواقب ناگواری برای ایران دربر خواهد داشت و حال آنکه تمام مردم این کشور خواهان مرگ او بودند.»

راجع به تعداد قشون نادر نظریات مختلفی بیان شده است؛ هنوی تعداد سپاهیان نادر می گوید که قشون او از دو بیست هزار نفر تشکیل شده بود. به هنگام

جنگ در شماخی (۱۷۳۵) نادر به قول یکی از هم زمانانش، ۹۰ هزار جنگجو داشت. «به گفته محمد کاظم، تعداد سربازان نادر، در دوره ای که برای جنگ با ترکیه (۱۷۴۳) آماده می شد، ۳۷۵ هزار نفر بود. به گفته هنوی قشون دایمی روی هم رفته ۴۰۰۰ نفر بود. سوار نظام نقش بسیار مهمی در قشون داشت. سپاه ۱۲ هزار نفری که به تفنگ مسلح بودند، پیاده ممتاز کشور را تشکیل می دادند. این تفنگها که هر یک ۱۸ کیلوگرم و یابستر وزن داشت، به تفنگهای چخماقی سنگین معروف بود. ۶ هزار قراول روز و شب در اردوگاه نادر پاسداری می کردند. به ویژه ۱۰ نفر از آنها، نزدیک اقامتگاه نادر بودند. شاه اغلب، شب هنگام به بازدید قراولها می پرداخت و اگر هر ده نفر را هم در حال چرت زدن می دید، فوراً دستور می داد که آنها را اعدام کنند. قراول سالار، ۲۵۰ تومان موجب می گرفت.» در قشون نادر ۵۰۰ جارچی، ۲۰۰ دونه «شاطر» و ۱۰۰۰ پرچمدار (ریکا) وجود داشت. هنوی از ۲۵۰ نفر نسجهی نام می برد که موجب کلانی می گرفتند و قدرت زیادی داشتند. وظیفه آنها اجرای مجازات و حفظ نظم بود.

در عملیات نظامی قشون نادر، توپخانه نقش بسیار بزرگی داشت، زیرا تعیین کننده نتیجه برخی از نبردها بود. مثلاً سه روز گلوله باران کردن قلعه خانگاه در جنوب، منطقه ای را به یک ویرانه مبدل ساخت.

محمد کاتلم می نویسد: «نادرشاه از قصد پادشاه چین که گویا خیال شروع جنگ را داشته با خبر بود و بدین جهت برای نادرک لشکرکشی دستور داد تا سه هزار خروار چند برای تهیه گلوله توپ، و دوست خروار مس و قلع برای ریختن توپ و خمپاره به سرو بیاورند... به حکام استراباد و برخی از ایالات دیگر نزدیک سرودستور داده شد که بیست هزار گلوله خمپاره سی و چهل منی تهیه کنند. پس از قوریلنای، به فرمان نادر، کلاه قرمز ۱۲ ترک رو به فراسوی رفت و به فرمان نادر، کلاه «طهماسبی» جای آن را گرفت. به گفته ابراهام کرتاسی جنگجویان نادری به سپر، زره، شمشیر، کمان و تفنگ چخماقی و غیره مسلح بودند.»

«نادر برخلاف آخرین پادشاهان صفوی، توجه زیادی به آموزش جنگجویان داشت. مثلاً او در سال (۱۷۳۰) از قبایلی که از فارس، عراق عجم و آذربایجان و خراسان کوچانده شده بودند، سان دید. او طبق معمول برخی از جوانان مشهور را به گارد خویش افزود و برای تعلیم فنون نظامی به آنان، معلمانی به کارگماشت که در تمام اسور مربوط به سوار نظام مهارت داشتند.

«انضباط درقشون نادرشاه نه فقط با تشویق و انعام، بلکه با تدابیر خشن نیز برقرار می شد. نادر هرگونه بی انضباطی و خودسری را سرکوب می کرد و نافرمانان را بی رحمانه مجازات می نمود. حقوق سرکرده های نظامی سالانه از پانصد تا هزار و دوست تومان و حقوق سران درجه دوم نظامی از صد تا سی صد تومان بود. پرداخت حقوق نظامیان و کارسندان در این دوره با پول بود و فقط دریک مورد در قندهار از تیول سخن به میان آمده است. در دوران افول فکری نادر، در اثر سوء تدبیر و زورگویی این مرد، در بین نظامیان شورشهایی به وقوع می پیوست. پرداخت بی موقع و نیمه کاره مواجب، محروم کردن سربازان از غنائم جنگی، تجهیز نا کافی قشون، گرسنگی، مشقت لشکرکشی های دورودراز و طاقت فرسا، بستن جریمه های کلان پولی بر ایلیات و بالاخره ظلم و زورگویی، علت شورشها و نارضایتیهای شدید قشون بود.»<sup>۲</sup>

«... در دهه پنجم قرن هجدهم پس از لشکرکشی به هندوستان، چون غنائم سرشار جنگی بین سربازان تقسیم شد، عدم رضایت افزایش یافت... نادر که از فرارهای انبوه نگران بود، در سال ۱۷۴۳ فرمان داد که خانه و اموال فراریان را به نام او (نادر) ثبت کنند و خانواده هایشان نیز جریمه بپردازند. چون خانواده های فراریان قدرت پرداخت نداشتند، زن و فرزندانشان را می فروختند و پول برای خزانه گرد می آوردند. باین سختگیریها، از میزان فرار و طغیان و عصیان سربازان و سران نظامی کاسته نشد. گاه سربازان و افسران مسلحانه قیام می کردند و با دشمنان نادر همکاری می کردند. نمایندگان سیاسی روس در ایران در نامه های خود از وضع آشفته ارتش نادری مکرر سخن گفته اند»<sup>۳</sup>

«لشکرکشیهای غارتگرانه نادرشاه که می خواست کاهش درآمد قشر بالای طبقه ثنودال را که ناشی از پاشیدگی واحدهای تولیدکشادوزان بود جبران کند، فقط منجر به ژرف شدن پاشیدگی اقتصادی کشور گردید.

۱. دولت نادرشاه افشار، ترجمه حمیدمؤمنی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۴۶.

۲. همان، ص ۱۵۲ به بعد.

۳. همان، ص ۱۸۴ به بعد.

«لشکرکشیهای نادر به هندوستان و آسیای میانه، در واقع پایان پیروزیهای وی بود. جنگهای سالهای بعد نیز، لشکرکشی سالهای ۱۷۴۳-۱۷۴۱ به داغستان و جنگ با عثمانی در سال ۱۷۴۶-۱۷۴۳ نه سرزمین تازه‌ای نصیب او کرد و نه غنایم جنگی سرشاری به همراه داشت. وعده‌های سخاوتمندانه نادر هیچ یک عملی نشد... قشون از ثروت‌های به دست آمده هیچ سهمی نبرد. تمام غنایم به خزانه شاه رفت.

«سرکرده‌های نظامی و سربازان، گذشته از این که مدت‌ها مواجب نگرفتند و از غنایم جنگی نیز محروم شدند، تازه جریمه‌های زیادی هم به آنها بسته می‌شد. اشیاء گرانبهایشان را نیز می‌گرفتند، برایشان در سال ۱۷۴۳ نوشت که نادر «فرماندهان و حکام ایالات را راحت نمی‌گذارد و از سربازان نیز در نمی‌گذرد، او با بستن جریمه‌های ناشنیدنی به آنها، بی هیچ دلیلی غارتشان می‌کند.

«در چنین شرایطی به علت آشفتگی اقتصادی، هزینه زندگی دائماً رو به فزونی بود. در سال ۱۷۴۲ قیمت هر من تبریز جو یک هزار دینار و هر من آرد دوهزار دینار بود. و با وجود این، در هیچ جا هم پیدا نمی‌شد. در سال ۱۷۴۳، قیمت هر من آرد ۳ تا ۴ هزار دینار رسید. سربازان به علت نبودن پول، هر کدام از کوچک تا بزرگ به دیگری بدهی داشتند و همه بیچاره شده بودند، نه تنها سربازان عادی، بلکه سرکردگان نظامی هم گرسنگی می‌کشیدند. بسیاری از آنها اشیاء زینتی و طلا و نقره خود را به قیمتی بسیار ارزان می‌فروختند. با وجود این، برای آن خریدار پیدا نمی‌شد. در نتیجه عدم تغذیه صحیح و بیماری‌های پی‌درپی و همه‌گیر، صدها هزار نفر نابود شدند. طاعون، تب، زخم پا، و بیماری‌های شدید معده و جز اینها، امراضی است که سربازان به آنها مبتلا می‌شدند. در نوامبر سال ۱۷۴۲ براتیشف از دربند گزارش داد که از میان سپاهی دوهزار نفره، حتی نتوانسته یک نفر را هم سالم پیدا کند و نشانه‌های سلامت را در او ببیند.»<sup>۱</sup> با سرگ نادر، ملت ایران و سربازان او از بیدادگریهای وی رهایی یافتند، کسانی که پس از قتل نادر، تا روی کار آمدن کریمخان زند به قدرت رسیدند هیچیک در اندیشه اصلاح امور اقتصادی، اجتماعی و نظامی کشور نبودند تنها کریمخان تا حد امکان در راه آسایش مردم قدمهایی برداشت.

نیروهای انتظامی کریمخان زند: «بطوری که از حواشی کتاب تاریخ کلام الملوک برسی آید، در دستگاه کریمخان، غلام ۱۴۰۰ نفر، متفرقه ۲۰۰ نفر تا ۱۲۰۰ نفر در کارخانه او بودند که طایفه‌ای از الوارندو همه دارای تفنگ یا چخماقی بودند و مشهور به غلام چخماقی، یساول هزارنفر که علی مرادخان زند و عسکرخان رشتی و میرزا محمدخان قاجار دولو از آن جمله‌اند. نسقچی هزار نفر، شش هزار نفر نوکر بروردی؛ در بازعام هشت هزار نفر حضور می‌یافتند. زنبورکچی ۷۰۰ نفر، نوکر عراقی ۱۲ هزار نفر، نوکر فارسی ۶ هزار نفر، لک ۲۴ هزار نفر (لک‌ها از طایفه خود او بودند)، بختیاری سه هزار نفر...»<sup>۲</sup>

تدبیر کریمخان زند: سرهنگ دروویل در سفرنامه خود می‌نویسد: «یک بار کریمخان شکست سختی خورد... و پا به گریز نهاد و سه تن به تعقیبش پرداختند... نزدیک بود

۱. عمان، ص ۲۸۸ به بعد.

۲. مجله یادگاد، سال ۲، ش ۸، ص ۶۷.

به دست دشمن اسیر شود، اما فکری به خاطرش رسیده نخست یکی از بازو بندهای جواهر نشان و لحظه‌ای بعد بازو بند دیگر و سپس خنجر مرصع خود را به زمین انداخت، و دشمنان برای برداشتن غنیمت از اسب پیاده شدند. کریمخان بلافاصله چون برق بر سر آنان تاخت و یکایک آنها را از دم تیغ گذرانیید...»<sup>۱</sup>

«در جنگی که بین ایران و انگلیس در عهد کریمخان زند در گرفت، خان زند از میرمهنا استمداد جست. وی سیصدتن از ملازمان جنگی خود را کاملاً مجهز کرد و با چادر شب زنانه‌یی که بر سر داشتند، به سوی بندر دشمن روان شدند، و میرمهنا با غلامان جنگی از پی ایشان روان گردیدند. چون کشتی به بندر نزدیک شد، فرنگیان پنداشتند از کشتی پیرزنی به سوی ایشان می‌آید. بی‌درنگ بندر را گشودند. چون کشتی به کنار آمد، آن زندان خونخوار به جانب فرنگیان شلیک نمودند... ناگاه میرمهناهای نامور با غلامان خونخوارش... در آن فرنگیان اوفتادند و همه ایشان را کشتند...»<sup>۲</sup>

خصوصیات جنگها در شرق و غرب: در دوره مغول ظلم و تجاوز به حقوق فردی و اجتماعی از حد و مرز قدیم گذشت. تا قبل از استقرار حکومت غازانی سربازان و افراد قشون غالباً به عنف وارد منزل اشخاص می‌شدند و از مردم و کشاورزان توقعات و انتظارات گوناگون داشتند. غازان دستور داد که سربازان با رعایت ادب، کم و بیش طعانی مطالبه کنند و مزاحم خلق نشوند «... به حکم چیزی نخواهند و نپندارند که بر کسی لازم و واجب است چیزی به ایشان دادن...»<sup>۳</sup> در دوره تیمور و در عهد نادر نیز مردم از نعمت امنیت و آرامش برخوردار نبودند پس از مرگ کریمخان زند باردیگر ناامنی و کشت و کشتار در ایران سایه افکند و اینحال تا استقرار سلسله قاجاریه دوام یافت.

در اینجا بی‌مناسب نیست که جمله‌ای چند از معتقدات ماکیاوولی را درباره جنگ و عوارض و آثار شوم و زیان بخش آن ذکر کنیم وی با صراحت و بدون پرده‌پوشی می‌نویسد: «... در جنگ سوگند، دروغ‌گویی، دزدی، قتل نفس و هتک ناموس هزاران زن معمول است. مع هذا اگر جامعه را حفظ یا تقویت کند، خوب است. هرگاه کشوری از توسعه یافتن باز ایستد رو به انحطاط می‌رود، هرگاه اداة جنگ را از دست بدهد، زوال می‌یابد. صلح اگر زیاد به طول انجامد، ضعیف‌سازنده و کسل‌کننده است، یک‌جنگ گهگاهی به منزله شریقی بقوی برای ملت است، نظم و نیرو در اتحاد را باز می‌گرداند... فضیلت برای یک فرد رومی، حقارت یا ترمخویی یا صلحجویی نبود، بلکه مردی، مردانگی و شجاعت، توأم با کار و هوشمندی بود... از این نظرگاه کشورداری، کاملاً از قیود اخلاقی آزاد است...»<sup>۴</sup>

به نظر مورس دوورژه «افراد و سازمانهایی که با یکدیگر در تعارضند، سیاست و سلاحهای پیکار در عصر ما انواع سلاحهای گوناگون را در پیکار سیاسی به کار می‌برند. بر حسب دوره‌ها، نوع جوامع، نهادها، فرهنگ‌ها، طبقات یا گروههای در حال

سیاست و سلاحهای  
پیکار در عصر ما

۱. سفرنامه دوویل، ترجمه جواد محبی، پیشین، ص ۲۷.

۲. مستم‌التواریخ، پیشین، ص ۳۹۰.

۳. تاریخ مبارک غازانی، پیشین، ص ۳۸.

۴. دهل دورات، تاریخ تمدن، «رساله»، ترجمه سامی، پیشین، ص ۵۲.



مبارزه، از این یا آن سلاح بیشتر استفاده می‌شود... اولین هدف سیاست از میان برداشتن خشونت و جایگزین کردن صور مبارزه ملایمتر به جای تعارضهای خونبار است... سیاست هم پیکار است و هم محدودیتی برای پیکار... سیاست بر آن است که خشونت را از میان بردارد. ولی هرگز بطور کامل موفق نمی‌شود. در عمل، سلاحهای نظامی به هیچ وجه کاملاً از پیکارهای سیاست کنار گذاشته نمی‌شود... سیاستمداران نمی‌خواهند وسایل خشونت و سلاحهای نظامی را نابود کنند؛ بلکه می‌خواهند آنها را در دست گیرند، نگذارند که شهرها آنها را به کار گیرند. این انحصار فشار که نیرویی ترسناک به طبقه، به حزب، به بخشی که حکومت را اشغال کرده است، می‌بخشد خصیصه دولت است.

«قدوقی مسلح، در میان قومی به سلاح... هنگامیکه نظامیان سراز خدمت دولت باز می‌زنند، دیگر در اختیار فرمانروایان نیستند و خود به مبارزه برای قدرت می‌پردازند. در قرن سوم میلادی، در روم سپاهیان، امپراتوریهای رابه وجود آوردند و نابود کردند، و تخت امپراتوری را به این یا آن ژنرال، آن هم غالباً در مقابل وعده توزیع پول و امتیازات واگذار می‌کردند. اندکی بعد سرداری را که خود آفریده بودند، می‌کشند تا کس دیگری جانشین او نکند. امروز در امریکای لاتین، در خاورمیانه و جاهای دیگر، نظامیان حکومتها را می‌سازند و سرنگون می‌کنند...»<sup>۱</sup>

نتیجه جنگ: با تمام آثار مخرب و زیان بخشی که بر جنگ مترتب است، گاه شکست و ضربه به یک قوم، موجب تجدید قوا و احیای نظام اقتصادی و اجتماعی آن جامعه می‌شود چنانکه آلمان در جریان دو جنگ مهیب و سهمناک گذشته نه تنها مضمحل نشد بلکه نیروی صنعتی و قدرت اقتصادی و اجتماعی او فزونی گرفت، به نظر تاین بی Toynbee «ترقی و نمو تمدن هنگامی آغاز می‌شود و تمدن هنگامی مسیر ارتقایی خود را طی می‌کند که عکس العمل و پاسخ جامعه نسبت به یک سلسله مشکلات خاص و مبارزه جامعه برضد آن مشکلات، تازه و خالق مبارزه‌ی جدید شود، که آن نیز با موفقیت و پیروزی پایان پذیرد، و این سلسله خلق مشکلات پیوسته و استمراری باشد.»<sup>۲</sup>

بطور کلی تاین بی پیشرفت و ترقی را مولود کار و سعی و عمل، و جنگ مستمر با موانع و مشکلات میداند و تنبلی و رکود و جمود را برای هرملتی سرآغاز مرگ و نیستی آن جامعه می‌شمارد.

مؤلف دستم‌التواریخ می‌نویسد به عقیده علیمردان خان «... هر پادشاهی هر شهری را که به لطف و خوشی متصرف گردد و اهل آن بلد بالطوع والرغبه فرمان بردار گردند، از همه ضررها و آسیبها در امان خواهند بود. و اگر سلطان به جنگ و جدل و قهر و غلبه بر ولایتی مستولی گردد، البته باید تا سه روز و سه شب آن ولایت را به قتل و تاراج و غارت لشکر بدهد، و پنج یک آن اموال غارت شده مال سلطان خواهد بود...»<sup>۳</sup>

۱. اصول علم سیاست، ترجمه دکتر ابوالفضل قاضی، پیشین، ص ۱۵۷ به بعد.

۲. خلاصه فلسفه نوین تاریخ، تلخیص و تالیف بازارکاد، ص ۲۸ به بعد. نکاه کنید به کتاب زمینه فرهنگ

و تمدن ایران، دکتر محمودی بختیاری، از ص ۵۸ به بعد.

۳. همان، ص ۲۵۳.

## ارتش ایران پس از عهد زندیه

پس از نادرشاه افشار جانشینان او در اداره مملکت کفایت نشان ندادند و در اثر مبارزات خانهای بزرگ با بازماندگان نادر، تشکیلات نظامی وسیع ولی بی بنیان او از بین رفت. با روی کار آمدن کریمخان، مجدداً حکومت و ارتش واحدی در سراسر ایران مستقر گردید. در دوره زمامداری او، ارتش دایمی را دو هنگ پیاده نظام و دو هنگ سوارنظام و یک فوج توپخانه تشکیل می داد و کریمخان به یاری همین ارتش و با کمک سواران ایلاتی موفق گردید قسمت اعظم ایران را در زیر سلطه خود درآورد. تلاش کریمخان در راه تکثیر نیروی نظامی و ایجاد دستگاههای اسلحه سازی و باروت سازی، در اثر جنگهای دایمی سلوک الطوائفی به ثمر نرسید و نظام جدید غرب، چنان که باید در ایران نفوذ نکرد. در دوره قاجاریه نیز با سلطت قتلعلی شاه و اعزام هیئت مستشاران نظامی فرانسه (مارس ۱۸۰۸) به ایران، دروضع عمومی ارتش تغییر مهمی رخ نداد. آقامحمدخان سردی سلحشور، باتدبیر و سفاک بود. برخلاف قتلعلی شاه، درمسایل نظامی صاحب نظر و استاد بود. در آن ایام لباس ارتش ایران سرداری بلندی بود که روی آن کمر بند پهن می بستند و قمه ای به روی آن می آویختند و محل باروت و کیسه سرب را به طرف راست می بستند و تفنگ را به روی دوش حمل می کردند. کلاه سربازان، کلاه پوستی بدون مقوا و از وسط چاک خورده و تاشده بود و طول آن ۲۰ سانتیمتر بود. شلوار، نسبتاً گشاد و سچ آن بسته بود. از لحاظ تشکیلات ۲۰۰ نفر سرباز تشکیل یک دسته می دادند و از ده دسته هم یک هنگ تشکیل می شد. از ده هنگ یک تومان و از چند تومان یک اردو پدید می آمد. تناسب صفوف هم قاعده و اصولی نداشت. معمولاً تومان از صنوف مختلفه یعنی پیاده، توپخانه و سواره تشکیل می شد.

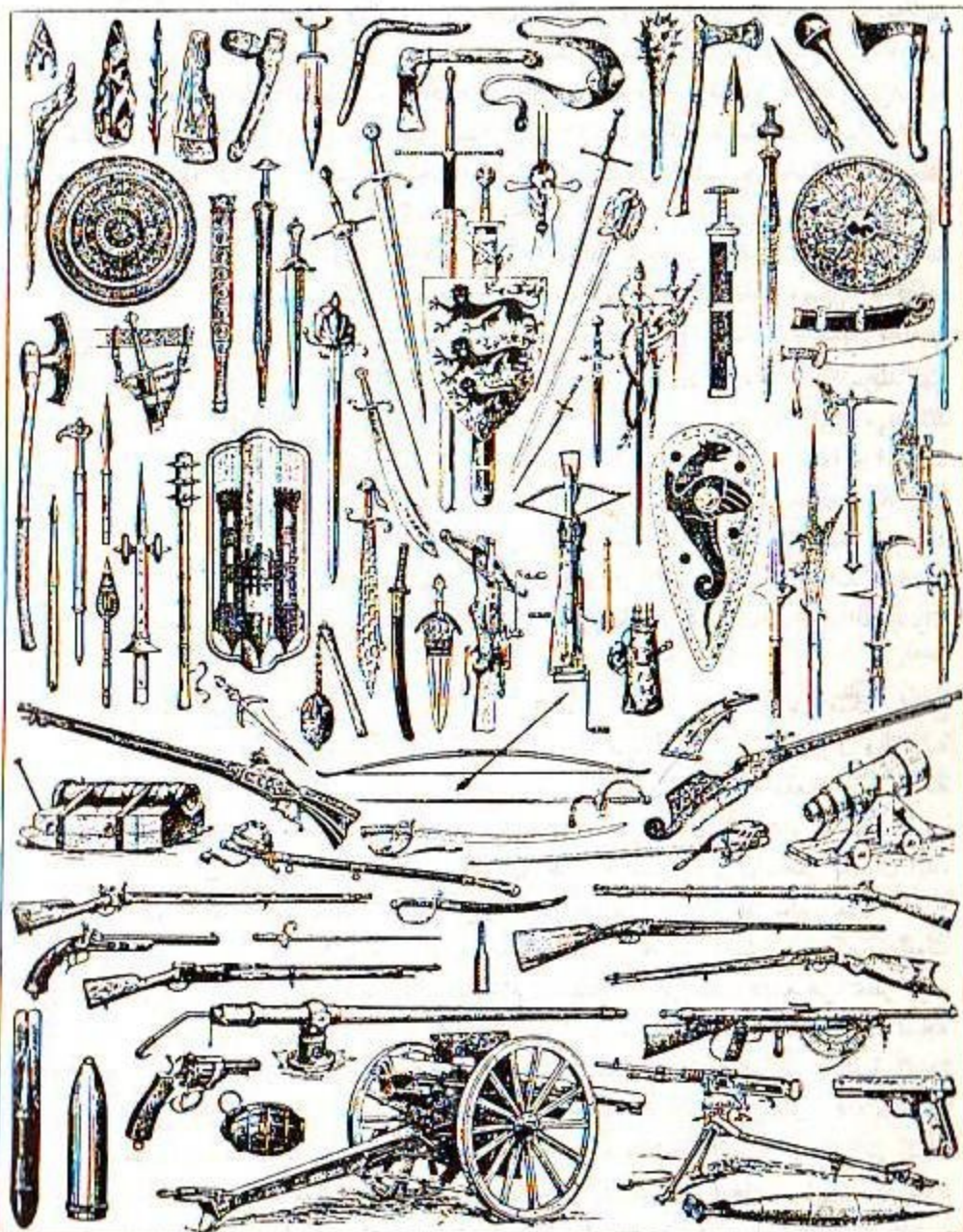
از آغاز قرن نوزده یعنی از دوره عباس میرزا، فکر اصلاح ارتش، و هم آهنگ ساختن آن با نظام غرب در ذهن اصلاح طلبان قوت گرفت تا این که در سال ۱۸۰۷ بین ایران و فرانسه معاهده ای شامل ۱۱ ماده منعقد گردید که به موجب آن، دولت فرانسه متعهد می شود که روسیه را وادار به استرداد ولایات ایران نماید و از طرفی ارتش ایران را به صورت نظام غرب درآورد. پیش از آن که از فعالیت هیئت مستشاران نظامی فرانسه در ایران سخنی به میان آید، لازم است بطور اجمال وضع عمومی ارتش اروپا را در آغاز قرن ۱۹ از نظر بگذرانیم.

## ارتش جدید اروپا

در خلال جنگهای قرن هجده اهمیت تخریبی ارتش در جنگها به ثبوت رسید. و صنف پیاده نظام که پیش از هر صنف در معرض خطر بود، خود را با تفنگ که وسیله اساسی دفاع این صنف است مجهز کرد، متخصصین در نتیجه فعالیتهای مداوم تقاضی تفنگهای قدیم را از بین بردند. تفنگهای چخماقی جدید قادر بود در هر دقیقه ۳ الی ۵ تیر شلیک کند و تیررس آن به ۳۰۰ متر رسیده بود. در سال ۱۸۷۰ تفنگ سوزنی معمول گردید که برد آن به ۱۲۰۰ متری رسید و در هر دقیقه ۶ الی ۷ تیر خالی می کرد. پر کردن تفنگ به کمک گلنگدن موجب سرعت تیراندازی گردید. ایجاد باروت بی دود نه تنها به دقت و سرعت تیراندازی افزود، بلکه تیرانداز را از نظر دشمن در امان داشت.

در این ایام زمامداران ممالک اروپا برای حفظ منافع اقتصادی و سیاسی خود افکار ملی و ناسیونالیستی را دامن می زدند، و به کمک این افکار ناپلئون و سایر متجاوزین غرب

به کشورگشائی و سرکوبی مخالفین مشغول شدند. از آغاز قرن نوزده، از برکت رشد روزافزون علم و تکنیک غیر از صنوف نامبرده، صنف جدیدی به نام صنف مهندسی به وجود آمد. هنک



انواع سلاح در عصر جدید

مهندسی دارای تشکیلات وسیعی بود که از آن جمله گروهانهای مخابرات، پل‌ساز، تخریب

استحکامات، قلعه‌ساز و رام‌ساز را می‌توان نام برد. پس از کشف تلگراف الکتریکی و به کار افتادن دستگاه (مورس)، اصول مخابرات در ارتش کاملاً آسان گردید. استفاده از تلفن در فعالیت‌های نظامی از سال ۱۸۶۹ معمول گردید. اختراع کشتیهای بخاری در سال ۱۸۰۷ نه تنها در عالم اقتصاد، بلکه در جریان کار ارتش نیز تأثیر فراوان بخشید و عبور از دریاها و اقیانوسها و تسخیر بنادر حریف آسانتر شد.

سربازگیری عمومی: با آن که فکر سربازگیری عمومی سابقه داشت و بطور ناقص در پروس و فرانسه عملی شده بود، ولی از ۱۸۶۲ خدمت وظیفه عمومی در اکثر کشورهای اروپا عملی گردید و ویلهلم اول پادشاه پروس نخستین قدم را برای اجرای این نقشه در کشور خود برداشت، دوره خدمت تحت‌السلطه به شش سال رسید. از اوایل قرن نوزدهم مدارس نظام برای آموختن فنون جنگی در فرانسه و سایر کشورها بسط یافت، و چون در آن دوره وسایل کسب اطلاع و روزنامه و کتاب زیاد نبود، شاگردان هزارهزارس در سربازان جنگ دیده حاضر می‌شدند و از اطلاعات و تجارب آنان استفاده می‌کردند.

این است مختصری از انقلابات و تغییراتی که در ارتش نوین فرنگ پدیدار شده بود.

با این که در عصر جدید، جنگ و ستیز ملتها نسبت به قرون وسطا مقایسه جنگهای قرون و ستیابی با عصر جدید نقصان کلی یافته است، اما دامنه کشتار گسترش بیشتری یافته است. «... علم که با یستی خادم پیشرفت باشد اهریمن مرگ گردیده است

و چنان به دقت و سرعت کشتار می‌کند که جنگهای قرون وسطا در برابر آن همچون بازی کودکان است. خلبانان دلیر بمب‌ها را بر سر زنان و کودکان فرو می‌ریزند... بنای دوستی ملتها که در طول صدسال با ترجمه ادبیات و همکاری دانشمندان و روابط بازرگانی و بستگی مالی پی‌افکنده شده بود، درهم ریخت و اروپا به صدها ملت دشمن، تجزیه شد. پس از این که جنگ بر طرف گردید، معلوم شد که غالب و مغلوب هردو آنچه را که به خاطر آن می‌جنگیدند، از دست داده‌اند، و فقط جهان‌جویی آزمند، جای خود را از پتسدام به پاریس عوض کرده است.»<sup>۱</sup> جنگ در تاریخ معاصر: باین که از دیرباز دانشمندان و محققان شرق و غرب در تکوین جنگ و جنگ طلبی سخنها گفته‌اند، معذک تاریخ معاصر هیچگاه از جنگ طلبان خالی نبود.

پس از آن که آلمان در سایه انقلاب ۱۸۴۸ به دموکراسی گرایید و از برکت آزادی، علم و دانش و صنعت در آن کشور پیشرفت کرد، سرجمعین به تکاپو افتادند و سرانجام پادشاهی هوهنز ولرن انقلاب ۱۸۴۸ را از مجرای مرفی خود خارج کرده به دام خود کشید. بیسمارک به یاری سلطنت برخاست، بقول ولز: «در این دوران سنت فردریک بزرگ، و شیوه سیاسی ماکیاولی بر آلمان فرمانروا بود. از این قرار در این کشور بدیع و نوخاسته به جای آن که مغزی شاداب و بدیع و مبتکر حکومت کند که آن را به خدمت جهانیان به کار وادارد، عنکبوتی فرتوت که اسیر شهوت قدوت بود و می‌خواست سراسر جهان را شکار کند، نشسته بود. آلمان «پروسی شده» معجون بود از جدیدترین و کهنه‌ترین چیزها در اروپای غرب. این دولت نوظهور، بهترین و نابکارترین دولت زمانه بود... مردم آلمان طبعاً از کامیابی و پیروزی‌هایی

که آسان به دست آورده‌اند و پیشرفت سریعی که درعالم اقتصاد یافته و از تنگدستی به توانگری رسیده بودند سخت مغرورگشته و سری پرباد داشتند— بدین پایه از پیشرفت ناگهانی رسیدن و گرفتار غرور میهن پرستی نشدن، مستلزم داشتن روحی بزرگ است. ولی درآلمان باده غرور و میهن پرستی اغراق آمیز را رهبران ملت و پیشوایان دولت به آنان می‌نوشانیدند و درآموزشگاهها و در دانشگاهها و در آثار ادبی و روزنامه‌ها و نشریات آنها به سود دودمان هوهنزولرن تبلیغ می‌کردند، آموزگار یا استادی که به مناسبت یا بی‌مناسبت از برتری نژادی و روحی و فکری و جسمی آلمانیان بر دیگر مردم جهان و دلبستگی آنان به جنگ و به دودمان پادشاهی و سرنوشت بی‌چون و چرای قوم آلمان برای رهبری جهان در زیر فرمان این سلسله سخن نمی‌گفت، به ناکاسی و ناشناختگی و فراموشی محکوم بود... تنها فکرهاى فوق‌العاده استوار و مبتکر و پرخرد می‌توانستند در برابر سیل این همه تلقینات پایداری کنند... جمهوریت تاجدار بریتانیا ممکن است آموزش ملی را در نتیجه بی‌توجهی، فلج و ناتوان ساخته باشد، ولی پادشاهی هوهنزولرن آن را فاسد ساخت و دستگاه آموزش را به فحشاء و مزدوری کشانید.»<sup>۱</sup>

«کلیمه آموزش تاریخی آلمانیان را درگفته کنت سولتکیه می‌توان یافت که: «صلح دایمی، خوابی است که حتی زیبایی هم ندارد. جنگ شیت الهی است و جهان بی‌جنگ به تعفن و فساد می‌گراید و در مادیگری گمراه می‌گردد...» آنچه فیلسوف آلمانی... گفت: «اگر آدمیان جنگ را به فراموشی بسپارند، انتظار چندانی از ایشان نمی‌توان داشت...» این گونه آموزشها که سراسر امپراتوری آلمان را فراگرفته بود، در بیرون مرزهای آلمان موجب هراس دیگر کشورها و سردمان می‌شد...

«پس از ۱۸۷۱ آلمانیان مقیم خارج سینه‌ها را پیش دادند و صداها را بلند کردند، و حتی در بازرگانی هم رفتار تهاجمی پیش گرفته. ماشینهای آلمانی به بازارهای جهان راه یافت کشتیهای کالا بر دریاها به گردش درآمد و غرور میهن پرستی آلمانی به صورت مبارزه طلبی آشکار شد... به سوازات این تبلیغات به جنگ با دموکراسی نیز ادامه دادند.»<sup>۲</sup> درحالی که درجوامع غربی از برکت امنیت و دموکراسی و استقرار حکومتهای ملی، مردم، در راه تکامل اجتماعی و اقتصادی پیش می‌رفتند. در ایران مخصوصاً پس از مرگ کریمخان زند، در نتیجه دوام جنگهای فتوادی، و روی کار آمدن زمامداران مغرض و فاسد و حمله استعماری روسیه تزاری و انگلستان، مردم روی آسایش و آرایش ندیدند و این حال رقت بار تا روی کار آمدن سلسله پهلوی دوام یافت.

در دوره زندیه مخصوصاً در عهد کریمخان زند مهمترین نیروی ارتش زندیه نظامی ایران یعنی سوار نظام و پیاده نظام تاحدی نیرومند بود ولی نیروی دریایی ایران سخت ناچیز بود، و اگر چند کشتی در خلیج فارس وجود داشت، بازمانده هایی از کشتیهای عهد نادری بود. «نیروی زمینی نیز، تنها در زمان جنگ به صورت یک

۱. ولز، کلیات تاریخ، ص ۱۳۱۲ به بعد.

۲. همان، ص ۱۳۱۴ به بعد.

نیروی واقعی درسی آمد.»<sup>۱</sup>

سربازان مسلح هنگام صلح عبارت بودند از گارد سلطنتی که نسبتاً با فنون جنگی آشنا بود. و دیگر سربازان گارد والی‌ها (استانداران)، این سربازان همیشه هسته اصلی نیروی نظامی ایران را تشکیل می‌دادند، که به هنگام جنگ یا به خدمت کشیدن و استخدام سربازان دیگر به نیروی آنها افزوده می‌شد... نیبور<sup>۲</sup> که در سال ۱۷۶۵ در ایران سیاحت می‌کرد، می‌نویسد: «در ایران فرق بین مسیحی و مسلمان گذاشته نمی‌شود.»

سوارنظام بیشتر از مردم قبایل تشکیل می‌شد و برای پیاده نظام که توجه چندانی به آن نمی‌شد، از مردم شهرها و روستاها استفاده می‌شد. سردار کل سپاه از طرف شاه انتخاب می‌شد... مدارج نظامی ایران از صفویه گرفته شده بود... یک «دهباشی» فرمانده ده نفر سرباز بود. یک پنجاه‌باشی بر پنجاه سرباز، یک یوزباشی بر صد سرباز، پانصدباشی بر پانصد سرباز، مین‌باشی بر هزار سرباز و یک دومین‌باشی بر دوهزار سرباز حق فرماندهی داشت. دو مین‌باشی تحت نظر یک سلطان بود که خود سلطان به فرمان یک «خان» بود. فرمانده کل سپاه برخانه نظارت داشت... این تقسیم‌بندی دقیق نبود چه طبق گزارش نیبور ممکن بود که یک «پانصدباشی» فقط پنجاه نفر سرباز در اختیار داشته باشد. پیاده نظام و سپس سوار نظام، از نظر تعداد، از توپخانه و زنبورکچیان بزرگتر بود.

اسلحه پیاده نظام عبارت بود از تفنگ سرپر که به کمک فیله آتش می‌شد، با این که سپاهیان با اسلحه آتشین آشنا بودند، باز نیزه، تیر، کمان، گرز، خنجر و شمشیر و قمه بیشتر به کار می‌رفت. تفنگ سرپر فقط به کار پیاده نظام می‌آمد، زیرا هنگام آتش کردن به دو شاخه‌ای تکیه داده می‌شد. سوارنظام کارابین داشت که عادتاً فقط یک‌بار آتش می‌شد. سرباز سوار دو تپانچه نیز داشت که زیرشال یا کمر بند جای می‌گرفت، کیسه فشنگ زیربازی چپ قرار داشت و انبان باروت زیر بازی راست. بیشتر سواران نیزه و خنجر و گرز داشتند که از زین آویزان می‌شد. تقریباً همه زره به تن می‌کردند و کلاه خود بر سر می‌نهادند. معدودی از سواران، سپر نیز همراه داشتند. اما سپر معمولاً از وسایل جنگی پیاده نظام بود. مردم مازندران اسلحه آتشین نداشتند. اینان در بکاربردن تیروکمان و شمشیر و خنجر و نیزه ماهرتر بودند... هنگام فرار از مقابل دشمن، وارونه بر اسب سوار شده و بر پشت اسب می‌خمیدند و بعد در حالی که سر خود را روی ران اسب می‌گذاشتند تیرهای خود را به طرف تعقیب‌کنندگان رها می‌کردند. فریر<sup>۳</sup> می‌نویسد: «سوار نظام ایرانیها عالی است... توپهایی که کریمخان داشت، توپهای انگلیسی و پرتغالی و اسپانیولی بود. غیر از توپهای ساخت خارج، در ایران نیز به ندرت توپهایی می‌ریختند، و چون حمل توپهای سنگین دشوار بود، توپها را در قطعات مختلف می‌ریختند و روی قاطر حمل می‌کردند. توپهای کوچک را بر پشت شتر حمل می‌کردند. سوارنظام پشت سر پیاده‌نظام حرکت می‌کرد، حرکت سپاهیان با صدای طبل و سرنا همراهی

۱. فلحیاز، مردوز رحیمی «در پیرامون ارتش ایران در دوره زندیه»، مجله پژوهش‌های تاریخی، سال ۶، ش ۱۳، ص ۳ به بعد.

2. Niebuhr 3. Ferrier

می‌شد. سیورسات سپاه بسیار ساده بود و تشکیل می‌شد از نان و پنیر و برنج و کمی میوه خشک گاهی گوشت — و بنه سپاه برپشت قاطر حمل می‌شد، در اردوگاه بی‌نظمی وجود داشت و اکثر میباحان خارجی از فقدان نظم و حساب در محیط اردوگاه سخن گفته‌اند. در جنگها به تا کتیک و آرایش جنگی توجه نمی‌کردند و دوطرف به‌جان هم می‌افتادند، هرطرف مقاومت می‌کرد پیروز می‌شد. خبر مرگ سران سپاه، غالباً موجب آشفتنگی قشون می‌گردید. در موقع سر بازگیری به‌آشنایی داوطلبان به‌فنون جنگی توجه نمی‌شد و آزمایشی به‌عمل نمی‌آمد. هرکس پول بیشتری می‌پرداخت، یا وعده غارت بیشتری را می‌داد، سربازان بیشتری را در اختیار می‌گرفت. تطمیع کردن و با پول خریدن سربازان دشمن معمول بود. تجاوز به‌مال و جان مردم عادی غالباً از طرف سران سپاه صورت می‌گرفت. به‌علت خرابی راهها و نبودن آذوقه و علف و علیق، حتی الامکان جنگهای اسامی را به‌بهار و تابستان موکول می‌کردند. یکی از وسایل ازبا درآوردن دشمن، محاصره بود. محاصره شوندگان چون غالباً در آبادی بودند، ذخیره کافی داشتند. محاصره کنندگان را آن قدر در پای دیوارهای شهر نگاه می‌داشتند تا در نتیجه خستگی، کمی آذوقه یا گرما و سرمای شدید، مجبور به ترک محاصره شوند. طبیعی است که در این فاصله، طرفین با گلوله باران کردن، دستبرد زدن، منحرف کردن قناتها و مجاری آب و پخش اخبار بی‌اساس، به تضعیف قوای یکدیگر می‌پرداختند. گاه به‌علل اقتصادی و نبودن مواد غذایی، محاصره‌شدگان برای رهایی از گرسنگی، با دشمن پنهانی وارد مذاکره می‌شدند. شبیخون زدن و غارت تمام یا قسمتی از مایملک دشمن، از تاکتیکهای دیرین جنگاوران بود.

به‌سربازان ظاهراً حقوق و جیره ثابتی که تکافوی نیازمندیهای آنها را بکند نمی‌دادند. در جنگها، مخصوصاً پس از پیروزی، غارت و چپاول دارایی مردم، اسری مباح و طبیعی بود و دهات و آبادیهای سر راه اکثراً مورد تعدی و تجاوز سربازان قرار می‌گرفت، و شاید یکی از علل انحطاط اجتماعی ایران، همین جنگهای پایان ناپذیر و خانمان برانداز بود، که معمولاً در هر قرن چندین بار صورت می‌گرفت و تیشه به‌ریشه زندگی اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی مردم می‌زد و این حال تا استقرار حکومت پهلوی و ایجاد ارتش منظم و زوال فنودالیسم ادامه داشت. اولیویه سیاح فرانسوی که در سال ۱۷۹۸ (ابتدای کار آقامحمدخان قاجار) به ایران آمده است، هنگام سفر از تهران به اصفهان سر راه خود شهر قم را نیز دیده است. اولیویه می‌نویسد: «آنچه در قم دیدم تکان‌دهنده بود، شهر در اثر غارت‌های متوالی تقریباً نابود شده بود و فقط سیصد نفر جمعیت داشت که زندگی را به‌سختی می‌گذرانیدند، و در شهر بیشتر از پنجاه خانه سالم در اطراف حرم، چیزی به‌جای نمانده بود.» نظیر این مظالم از طرف نادر در شهر شیراز نیز رخ داد و اسواول و دارایی مردم به‌غارت رفت. و متعاقب این ستمگریها، ویای بزرگی روی داد که به‌گفته‌غسالان، چهارده هزار نفر روانه دیار عدم شدند.<sup>۱</sup>

سرها فوروجونس که در بحرانی‌ترین ایام، ناظر بر خورد های نظامی آقامحمدخان و لطفعلی‌خان زند بود، صحنه‌ای از شجاعت و سرعت عمل لطفعلی‌خان را بخوبی ترسیم می‌کند:

دلاوری پاشاهکار رزمی  
لطفعلی‌خان زند